

رنگ مرغ است که مار سنجو در این طریق که دم مار را بگیرد و دمی برود اگر مار قصد او کند سگداز  
 و باز در میان زمین در میگیرد و تیرا از زمین سختی میرساند نگاه را کند تا زمین  
 سخت خورد و ببرد بعد از آن لاشه آمار را بسوزد تا مادام که صدای اندازد زیرا که  
 اگر آنرا هم سنجو در گوشه و در راه صوف چند بار مشاهده کرد که گرس امین عمل بسیار  
 بوقوع آورده یکبار مردهی شد که گرس امین را از زمین برداشت و به او برود  
 مار در و چیدم در و بر زمین افتادند چون نیک ملاحظه کرده شد هر دو مرده بودند  
 و دیگر در سنگ جهانگیری آمده که جنک با اول مضموم نام غیبت که در آن  
 یک بال دارد و در یک جانب آن بال قلابی و ماده اش نیز یک بال دارد و در یک جانب  
 آن حلقه هرگاه زود آیند زود بگریخته باشد بدانه چیدن مشغول شوند همینکه میل  
 برود از کف آن قلاب را در حلقه بال ماده اندازد و با هم پرواز کنند و بزبان عربی  
 آنها را لایفک خوانند و دیگر... در یکی از کتب معتبره بنظر رسیده که در  
 دریای هروم جزیره ایست موسوم بجزیره الیور و در آن جزیره اصناف مرغان  
 یکصد و سی صنف یافته اند که غریب الاشکال و الاحوال اند و بر نقیص عجایب  
 ربع مسکون و غریب عالم فکون بسیار و بشمار اند و احاطه آنها بمقدور زبان  
 مقصور البیان... چنانکه مکتوب اللسان نیست بل کان فی الایام غیر عجایب  
 و تعجب عجایب است که آدمی اجابت غافل و ساهل است حال آنکه مضاجع و مقابر  
 واجداد و اصحاب و احباب خود می بنید و گلی از گدین عبت بی چند الهکم  
 انکاز حتی قد تم للعار و طرفه ترا نکمال را که دوست و یار دنیا سگدار و مظهر

و طلبه را که دشمن دوست با خود میدید و اگر کسی با نیک جویمه می بینی پنهان تر میکند  
 و هر چه در مصدق نهان قباچ شود در دلش هم خطور نکند تا به بیان چه رسد مروان تمل  
 در خطاب قدمی در راه خود در طلب بیم و زینت شهری حرص رود و ضلوعندان جاه  
 و چشم را به تنخواه نمودی نواز دو و خوب بربودت و کبر با آسمان تجبری پر و خدای عزوجل  
 دوست داشته بچ تن با و امر و نواهی دمی نمی دهد و شیطان را دشمن انگاشته از  
 حکم او بیرون نمیرود و نیل را بوفادانسته ثواب بانی بزرگانی نمیزد و قیامت را حق  
 بند رشته از باز پرس آن اندیشه نمیکند قطعه آگاه فارغست زویر انجهان  
 تعمیر کارخانه و بنا بخلقت است ای بسنه دل بهج و همه پرفت از گفت ایب یاد باریت  
 در عرو دولت است از خون دایم خاک ایل سبک کرده شاخه که میوه حسرت و بگوش  
 مدامت در بزم قدس بهر تو سینه نهاده اند نو داده من بجا به ضلالا اینچه  
 حالت است خاتم مداح و المنعین نامه نذرت علامه که مسمی میوه الا اخبار است  
 بنون اقسام معنون و بزرگ تمام فرین شد سال تاریخ هجری ازین رباعی میسرین  
 رباعی چون زینت تمام شد نقش بیان در معنی تاریخ و لم خواست در جهان گفتا  
 چون نظری می اندیشه بسود آمد بر قمر زبده اخبار جهان اگر چشم اضاوت بده نبود  
 کلمات است مکرر انواع رباعین مضامین و لغتین و سخنان با قسام که با همی از کجین با  
 در غنویت و سلاست سلسبیل نسیم آسوا سازش و لطافت چون اینهمه مثل و صبا  
 شش شکره از ارج اعتبار اندخته و نظمش نظیر بار بار بمتلا ساختند بسیار شهبانی

نایروز رسیده و دود چران غم بر چشم گریه کرده که بیکر نامند از سواد و بی باطن  
 آمده الحال الناس بقیاس از ناظرین سخن شناسانکه در فیض و تصدیق نگوشند بلکه  
 اخلاق حسن را کار فرما شده بر بیبای زببای ذلیل کرم و با با صلاح قلم پوشند  
 مغوشه ای بایسته در دام جهان دست بهت برکش خود را رمان  
 خویش را بشناس تا خود کمی : اندر اینجا برای جستی : بهر کاری آمدی ماند  
 بکاره روز شد بگاه آخر شرم دوزخ در تجارت رنگشنی نامشور : زاده  
 رایی هست لازم در سفر : معرفت و خرد است نیت سوده باری این دم برایت  
 در زود و اعتبار کار باشد بر اخیر عمر گشت کاری پیش گیر : آنگهان کار  
 آنگر زنجی بر : تا ابد خوزم نشینی به خوری : میخامی در گلستان وصال :  
 بشوی گلچین زبستان جهان : یک زبان و یک دل و یکدرو سو : یک طلب  
 یک خواهش و یک خوشوی : رستمانی طبیعت بشکی : بجز وصل و قرب و  
 بعد تو یکی : تو که و شادی که ام و غم که ام : فارغ از هر چیز باشی و اسلام :  
 اللهم اربنا الحق حقا وارزقنا اتباعه وارزنا الباطل ابطالا وارزقنا اجتهابا این باب  
 العالمین الحمد لله على لطف البدار من الامم ختمهم في هذا الكتاب المسمى بزبدة الانبياء  
 از اوقات زبده العضا و قدومه لفضائل من رزقنا استمان شيوه زباني طوطی  
 معال باغستان شیرین بیانی شرفت قریب جناب مولوی محمد حسن صاحب  
 کشید تخلص شعری زطلکه که این نایزه تمثال مبارک فال اند فال طبع چون طاهرین  
 بال اوج گرای به تصدیق گشت دست آموز و سنگم ان دال نظر حکم بر روی استمان

بجمله آن خال را حرم مبارک و همه لصله عوا با استیجاب اوصاف و سی نورانی المومنین است  
 بر یک غمی غم و لولایه و حسن لیه و الیه در کارخانه استوار و لطیفین جوهر است  
 صاحب مدتی چند نور از تاریخ غره ماه جمادی ثانی ششصد و پنجاه و پنج  
 تاریخ مفهوم میشود قطعی تاریخ هجری اقدس است **عبد الاحد صاحب**  
**تخلص زیرک در امم فیوضه**  
 نونهال نعل رسید یاد  
 در عبارات مغنی روشن  
 نظم بهتر ز لولوی شهرو  
 از افادات قهوه افند  
 بر سر مخلصان صدق و ثبات  
 گفت با آن رسالین کاتب  
 دلکش استغفاره و مطیع  
 بیت العادن تهنیت الالهیا  
 سر علم نمود ناظر او  
 شعر قادر و زودی متدا  
 از پی تطایع نامه سخن  
 شده مطبوعه زنده خبا

**تاریخ عیسوی و صورتی و معنوی و یضامنه و امم برکاته**

<p>بهر تاریخ عیسوی زیرک          شصت و پنجم هزار و شصت          که نخست نیک و ناب بود          برای سال طبعش معنی و جها          چو هر مزیده بدین رخ سپهر</p>	<p>دل ازین کار شکر بی گفت          یاده گور از زبان بیدر خرو          بجز سکه و دست بود گویا          برای ناظرین کیا خوب چه          سر آمد حق که ابل زیرک</p>	<p>شده و مطبوعه نشد و مطبوعه          کتبه با خاطر سوزی گشت          قطعی تاریخ هجری اولی و دو          کتاب یکش اور ز نیت کس          از آنف او سنجیده ز کس</p>
---	---	--

کتاب تاریخ عیسوی و صورتی و معنوی و یضامنه و امم برکاته  
 حرم مبارک و همه لصله عوا با استیجاب اوصاف و سی نورانی المومنین است  
 صاحب مدتی چند نور از تاریخ غره ماه جمادی ثانی ششصد و پنجاه و پنج  
 تاریخ مفهوم میشود قطعی تاریخ هجری اقدس است  
 نونهال نعل رسید یاد  
 در عبارات مغنی روشن  
 نظم بهتر ز لولوی شهرو  
 از افادات قهوه افند  
 بر سر مخلصان صدق و ثبات  
 گفت با آن رسالین کاتب  
 دلکش استغفاره و مطیع  
 بیت العادن تهنیت الالهیا  
 سر علم نمود ناظر او  
 شعر قادر و زودی متدا  
 از پی تطایع نامه سخن  
 شده مطبوعه زنده خبا

